تو در نفس و آفاق تمام؛ احسان تو بیشمار و انعام تو عام؛ تا رنجه شراب توفیق بکام؛ عالم همه از
فیض تو باشند بکام؛ یا ملجأ الضعیف و یا مفزع اللهیف تبارکت من لطیف رحیم یا رب
غفور یا کریم لهف بالکسر یلهف ای حزن میفرماید ای پناه گاه ضعیف و ای پناه گاه اندوهها
بزرگواری تو لطف کننده بخشاینده بما مهربان آگاه بما کرم کننده؛ شعر: ای عرش مجید فرش
پایه تو؛ شاهان جهان تمام در سایه تو؛ چون روی تو جلوه کرد دیدم روشن؛ از رحمت خاص
و عام سرمایه تو؛ و یا من قضی بحق علی نفس کل خلق وفاة بحل افق فما ینفع الفوق من الموت
والحتوم توقی حذر کردن والحتم القضاء میفرماید ای آنکس که حکم کرد بحق بر نفس همه آفریده مردن را
پس سود نکند پرهیز کردن از مرگ و از قضا؛ شعر: ای بخته بر وجود ما خاک عدم؛ بر چهره ما کشیده از
دشنام اجل مبین سیه روی ما؛ طی کن بکرم نامه ما را آن دم؛ ترانی و لا اراک و لا رب لی
سواک فقدنی الی هداک و لا تغشنی رداک بتوفیقک المعصوم اغشا در پوشیدن میفرماید
می بینی مرا و نمی بینم ترا و نیست پروردگاری مرا غیر تو پس بکش مرا براه نمودن خود و در پوشش مرا
تو بتوفیق تو که نگاه دارنده است؛ شعر: ای عارف اسرار نهانی کننده؛ سرچشمه آب زندگانی کننده
از ابر نوال خود مرا فیضی ده؛ چون فضل تو فیاض معانی کننده؛ یا معدن الجلال و ذی العز
والجمال و ذی الکبر والمحال و ذی المجد والفعال تعالیت من رحیم المحال بالکسر الاخذ بالعقوبة
والفعال بالفتح الکرم میفرماید ای کان بزرگی و خداوند عزت و خوبی و خداوند مکر و گرفتن بعقوبت
و خداوند بزرگی و کرم بلندی تو بخشاینده؛ شعر: ای اهل شرف یافته از تو منت؛ عالم همه کشته غرق
نعمت از تو؛ جمعی که دم از عالم معنی زده اند؛ آموخته اند درس حکمت از تو؛ اجرنی من الجحیم و من
لهبها العظیم و من غیضها الاسیم و من حرها المقیم و من مائها الحمیم حمیم آب گرم میفرماید زنهار ده مرا
از دوزخ و از ترس او که بزرگ است و از زبانه او درآن که نکوهیده است و از گرمی او که
و از آب او که گرم است؛ شعر: یا رب دل من ز غم ناخوش بر هان؛ در دوزخ کرم و تاب آتش بر هان
تا چند بدین و آن تعلق ورزم؛ یکباره مرا ازین کشاکش بر هان؛ واصحبنی القرآن و انجنی
الجان و زوجنی الحسان و دنا و لنی الامان الی جنة النعیم اصحب یار ساختن و انکان
بهار امیدان والحسان حسنات الخلق والخلق و مناوله چیزی بکسی دادن میفرماید یار کن مرا قرآن

وساکن

و ساکن ساز مرا در بهشتها و زن ده مرا خوبان و بده مرا امان از دوزخ بهشت آسایش
شعر: یا رب چو قضا نسخه تقدیر نوشت؛ اجزای وجود من بتوحید سرشت؛ فردا که
ویران بهشت خواهم که شوم مقیم در باغ بهشت؛ الی نغمة و طیب بغیر استماع اللغو و لا باد کار
منجو و لا باعتقاد او شکو سقیم و لا کلیم ادکار یاد آوردن وصل او ادکار و التجو الهم و
الحزن و اعتقاد او شمار آوردن میفرماید بنعمت و نازکی بی شنیدن بیهوده و نه بیاد آوردن
اندوه و نه شمار آوردن گله بیمار و نه مجروح؛ شعر: خرم دل آنکه یافت اسباب بهشت؛
گردد بر خی گشاده ابواب بهشت؛ از چهره روح گرد تن شوید پاک؛ بس تازه کند جان خود از
آب بهشت؛ الی المنزل التنزه الذی لا لغوب فیه هنیئا لساکنه لطوبی لعارفیه و ذی المدخل
الکریم نزه امکان نزه ای خال بعید عن الناس لیس فیه احد و اللغوب مانده شدن و کل
امرء یاتیک من غیر تعب فهو هنیئ میفرماید بنظر گاه خالی که نیست مانده شده در وی
مر ساکنان خود را پس خوشی عیش مر آباد کنندگان او را خداوندی آن جا در آمدن بزرگوار
شعر: تا چند درین منزل ویران باشم؛ بی جرم اسیر بند و زندان باشم؛ اگر مرغ دلم با شتابان
میل کند؛ ناگاه مقیم باغ رضوان باشم؛ الی منزل تعالی بالحسن قد تلالا بالنور قد توالی
نقی به الجلال قد حفت بالنسیم تلالا البرق لمع و توالی پیاپی شدن و نسیم باد نرم خوش
میفرماید بمنزلی که بلند است بخوبی در حالی که بتحقیق درخشنده بنور در حالی که بتحقیق
پیاپی باشند به بینم تا آن بزرگی را بتحقیق احاطه کرده شده باشند بباد نرم خوش؛ شعر: ای نور تو
کرده عالمی را پر نور؛ و ز حسن تو گشته مه بخوبی مشهور؛ آندم که کنم مقام در باغ بهشت؛
خواهم که کنیز خانه ام باشد حور؛ الی المفرش الوطی الی الملبس البهی الی المطعم الشهی
الی المشرب الهنی من السلسل الختیم مفرش بستر و وطاء نرم شدن بستر و ملبس جامه پوشیدنی
و بهی زیبا از بهاء و مطعم آنچه خورند و طعام شهی ای مشتهی و هنی گوارا و سلسل آبی که
آسان بگلو فرو رود و الختیم بمعنی المختوم و هو ناظر الی قوله تعالی رحیق مختوم ختامه مسک؛ میفرماید
به بستر نرم بجامه زیبا بطعام خواسته با شامیده گوارا از آب روان در گلو مهر کرده شده؛ شعر:
تا چند شود محنت و غم حاصل من؛ گویا که سرشته اند با غم گل من؛ فردا که ز قید تن شود روح خلاص

Copyright © King Saud University